



شماره فهرست شده
۲۱۱۲

	
<p>کتابخانه مجلس شورای ملی</p>	
اسم کتاب	موضوع کتاب
<p>مطالب از عهد لاری</p>	<p>۲۳۰۱</p>
مؤلف	مؤسسه
<p>۲۱۱۲</p>	<p>۱۳۰۲</p>
شماره دفتر	شماره دفتر
<p>۱۵۰۸۳</p>	<p>۲۱۱۲</p>

بازرسی شد
۳۶ - ۳۷

بازدید شد
۱۳۸۱



مشاع
عبدالاحسان

برای

۱۰



کتابخانه
موسسه
تجارت
کتابخانه
کتابخانه
کتابخانه

10

20

30



الهی این چه فضیلت که برد و پستان
خود کرده سر که ایشانرا شناخت ترا
یافت و سر که ترا یافت ایشانرا شناخت
اگر بد عاف و پاست قلم رفته را چه در ما
اگر ایل پس آدم را بد آموزی کرد
کندم آدم را که روزی کرد

تو در غیب بودی همه غیب بودم
چون تو از غیب بد آمدی من از
غیب بد آمدم نه طایفه که گویم
ز هزار و نه برابر تو حقیقت که گویم
چون با بول برداشتی با خبر فرو مگذار
با یغفار همه از تو ترسند و من از
خود زیرا که از تو همه بیک آید و از
من همه بد حاضری چه جویم ناظری

باز که از غیب آمدی
باز که از غیب آمدی

چسکویم من نپداشتم که تراش شتم
 اکنون آن نداشت در آب انداختم
 اگر کار بختارست بر سه محتاجم
 و اگر کار بگردارست بر سه و مو محتاجم
 پزارم که رطاعتی که مر العجب آورد
 مبارک معصیت که مرا بغیر آورد
 محتاجم و سپهر کردن نه بچو
 دادم دارم و نه آنچه دارم دادم

ای عزیز
 در این دو بیت
 بشارت

اگر من با ختم تو بخت کن و
 اگر تو بختی سوخت مکن و اگر بر دار کنی
 رواست مهر مکن و اگر بدوزخ رفتی
 رضاست از خود دور مکن گناه در نب
 کرم تو زبونیست زیرا که کرم تو فداست
 و گناه اکنون نیست اگر عبد الله را خواست
 سوخت دوزخی دیگر باید آتش او را
 و اگر بخوای نواخت بهشت دیگر باید آتش او را

ای عزیز
 در این دو بیت
 بشارت

۵
مکش چراغ افروخته را و در پرده
دوخت را و پیروز این دل خسته را
و مران این نبیند آموخته را سر کرا
بر اندازی بدرویشان در اندازی
همه تو بی ماهیج سخن نیست بر خود
پسج اگر کیبار کوی نبیند من از عس
بگذرد خنده من کشتی کریم امید بران
تا نیست چون کرم تو در میاست

نسخه خطی

نسخه خطی

۶
نایمیدی حرامست طلعت فرمودی
و توفیق بازداشتی و انصافیت منع
کردی و بران داشتی ای خشم زود
آشتی لغو مرا در فراق بگذشتی
جامه عاریت و عبادت عادت
و حکمت تجربتی و حقیقت حکایت
همه سچیت نفس بت است قبول
خلق زمار جمله حقیقت را کیشتم کپا

۷
مُحِبَّتِ بامُحِبَّتِ قَرِینِ است عشق
را یک بلا در پیش و دیگری در یکین است
مُحِبَّتِ در کوفت محنت جواب
داد ای من فدای آنکه خوش آمد
و خویش را فرآب داد دست
و پابر عبد الله پسته به که با حام
نشته جان نای که بایش
یا جان باش که نایه اگر شربت

۸
خواهی آبلع و اگر حقیقت خواهی شطع
بسته همه صداع درویشی است خا
پشته سیک برور شسته زلف پار
از و دردی و نشت پار از و کردی
کار غایت دارد که رهبر است
نه طلعت که زیور است ابرایم را
از آنچه که پدرش از رست از را
از آنچه که پدرش ابرایم است آنجا که

شناختت نه عرشت و نه کرب
سخن جمله گفتم و کچه پرپی عشق مردم
خوارست بی عشق مردم خارت
عشق نه نام دارد و نه تنک و نه
صلح داند و نه جنگ دی رفت
باز بنیاید اعتماد را نباید در بند
دوستی دعا حاجت حق اندک
بند به مجاہدیت قصه دوستی

دانی جراد از ست که دوپسته
نیازست آنچه منصور گفت گفت من شتم او
اشکار گفت من نه شتم اگر یک
کس از دوپستان او قبول کردی رسته
و اگر یک کس از دوپستان او
ترا قبول کردی تجی پیوستی
هر که داپست که خالق در حق خلق
تقصیر نکرد از بدی ست و هر که دانست



۱۱
که پشام بد نکرد از چید برست
طو مار قیمت پیک خطت کشار
ادعی سقیت می نپدازند که دارند
باش تا پرده دارند خراست بنا
گفت مراست نشاید گفت جبردا
و قدر بدان مرکب میان هر دو آیه
میران اگر خاضری لبیکه و اگر
غافل حسرت بدانگی دیده برای ن

۱۲
می بند که خود را نمی بینند دوستی
کزین که هیچ ملول نشود کاشیک
بعد الله خاک شدی تا نام او
از دفتر وجود پاک شدی این کار
نه بزر است و نه بزریکه این
کار بخد مشقت وزیریکه بلا
نیکو بود زیر که در میان او بود
سر پس که در وجودی نیست

۱۳
پنجه ایست هر دست که در وجود
نیت کفحه ایست دوست را از در
پرون کنند اما از دل پروان
نخند این کار بدل اکاپست
نه خرقه و کلاپست سبحان الله
روزی بدین روشنی بینند نه
و کاری بدین نیکویی پذیرند نه
کار نه بحسن عملست کار در قبول

۱۴
عملست از طلعت چه نور و از
معصیت چه خلعت چون سعاد
و شقاوت موقوف از لست
ابراهم را چه زیان که پدرش از
از را از ان چه سود که ابراهیم شست
عارف را از انکار منکر چه پاک نه
دربان زبان پیک پلید و نیک
بدمان دریا پاک اگر داری بگو و اگر

نداری دروغ مگو اگر داری مخروش
و اگر نداری مخروش اگر همه عالم
با دیگر دواعی تدبیر شسته نشود اگر
همه عالم با دیگر دجسراغ مقبل نمیرد
بوجهل از کعبه می آید برایم از شجانه
کار عنایت دارد بایت همه بهانه
این کار نه بر نک و پوست این
کار بغایت اوست انکار مکن که نکا

این کتاب از کتب معتبره است
و در آن کتب معتبره است
و در آن کتب معتبره است
و در آن کتب معتبره است
و در آن کتب معتبره است
و در آن کتب معتبره است
و در آن کتب معتبره است
و در آن کتب معتبره است
و در آن کتب معتبره است
و در آن کتب معتبره است

شو پست انکار کنند این اسرار
مخرو پست کاپسنی اگر چنانچه
از بو پستانست رهی اگر چنانچه
از ملازمانست ظلم اگر چه بسیار شود
ببر آید ظالم اگر چه جبار بود در پاره
اگر بروی آب روی حسی باشد
اگر بر موپری مکی باشد و لی
اگر تا کسی باشد بکودکی است

دوست

۱۷
بجوانی میتے بہ پری سیتے
خدا پرانی پریتے نماز بسیار
کردن کار پر زمانست روز و دین
صرف ناپست حج گذاردن تماش
کردن جھاپست دل بدست
اور دن کار شیر مردانست
علمی از قلم خیزد پداست که ازو
چه خیزد علم اپست که خدای تعالی

۱۸
بر دل بند ریزد کمی هفت ساد
سال علم آموخت جراحی نفروخت
در همه عمر حرف شنیدم رازان حرف
بوخت بر عجز خود اکامسم
و بر چارسی کے خود کو اہم خواست
خواست خواست تپست مجسم
اندر حق تصرف آفاق
چشم بد خود ببیک پس باز ممکن

۱۹
پس دل هر کس خدایمیداند
خود را تو دیرین میانه بنان
از چنین منصور پر سیدند که محبت
چست فرمود

یعنی اگر پیر این داری دار
و اگر نه بگذار شد را غنمت دان که
نینه و پرنایید دی آدم و زینب کار
امر و زمن کرم نشد باری

فردا بروم نچرا از پساری
ناآمد به بود این بسیار
مست باش و مخروش
و کرم باش و مجوش شکسته
باش و خاموش که شکسته
بدوش اگر نداری طلب کن
و اگر داری طرب کن یا رب
بار بباش کلن باش غار بیا

صحبت با اهل تابجا نیست و

با اهل تابش جان

صد سال در آتش کرم نهل بود

آن آتش سوزند مرا سهل بود

با مردم نما اهل مباد صحبت

کز مرگ بتر صحبت نما اهل بود

هر که بر خود بندد بر خود خندد

خوش عایلمست نیست

هر جا که ایست نگویند کیست

اگر میدانی که میداند بشیمان

و اگر نمیدانی پسلمان شو

یافت تو آرزوی ماست یافت

تو نه نیازوی ماست اگر از فیض فنا

رست بلطف دوست پویست

دینار اگر چه دوست میداری

بده تا بماند و اگر دشمن میداری

۳۰
بخورتانماند در رنگ و بوست
در شعد و دست بکر کارنه رنگ
بوست کار بغایت اوست
آفریدی رایگان روزی
داوی رایگان هم بیامز رایگان
حالات بهانه است مقالات
افسانه است مرد اپست که از
مرد و پیکانه است دانسته

۳۱
بخرابات روی به که ناداپسته
بمناجات دینا از بهران بگارت
تا بکپی دمی که دست گیرد یا بکپی
که پات بکیرد ایلین در آسمان
و ابرایم در بجان کار عنایت دارد
بایتم به افغانه توجید انست
که او رایگانه دین توجید انست
که او رایگانه بایش اگر تو

۲۵
می نکر می نازم و اگر بپوش
می نکر می کدازم
جون سیکه را بارست بعد الله را
بنو میدی چکار پست
نازنده بوم بند کیت خواهم کرد
بار و وقت بول تو چکارست
درین راه ناله یعقوب باید و
گریه مجنون بعین دل پردو

۲۶
و دیدن پر خون
ای جان تو در پی هوايات کرو
نیش پیکه کار خوش و حذیر بود
حقا که کینه خرنه در ملک عشق
صد جان مظهر تقدیر پس بدو جو
مارا کندم ده نان ده
همان کنی که خود خواست بزرگ
پست چه خواست

در توانست پس قلم رفته را چه درشت
 سخن جلج را شنیدم نه قبول
 کردم و نه انکار پیری کردن
 معلیست از عیب خبر دادن مخمیت
 خلق را بختی سپردن غمازیت
 زخم باطن زدن جلا دیت کرامت
 فروختن سبکست راستی را بشکارت
 تصرف در تصوف کافریست

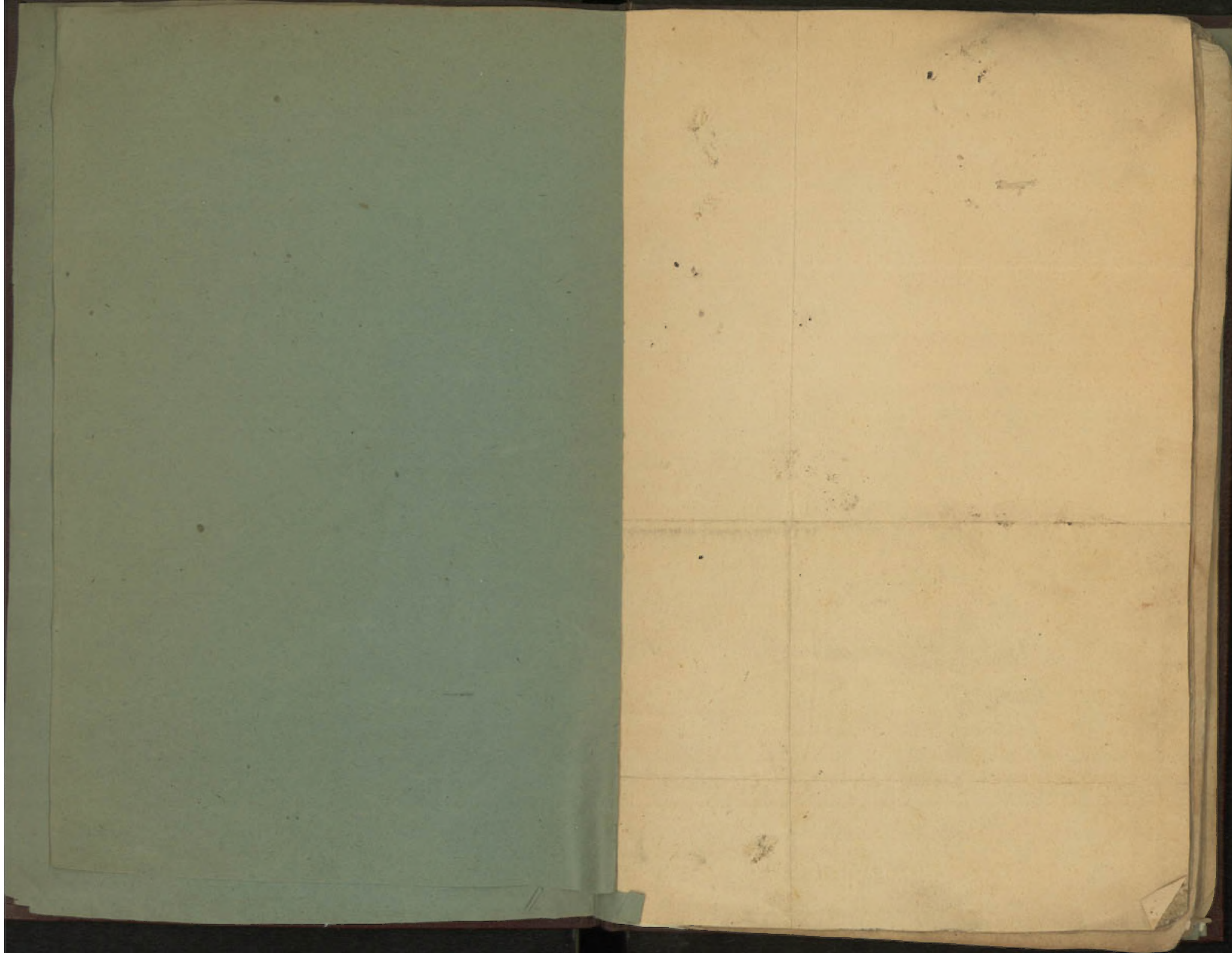
مجلس رازی
 ۲۸

ندانستم چون دانستم نهوانستم
 یار فروشی ایلا میست و خود فرو
 کفر تا میست عیبت بزرگ کشیدن
 وز جمله خلق بگریزند خود را
 از مردمک دیدن باید آموخت
 دیدن بهم کس را و ندیدن خود را

کتب العبد المذنب حسین المروسی
 فی تاریخ تخریض المذنبین
 ۹۲۱

نسخه خطی
 از کتاب
 در فضیلت
 اهل بیت
 علیهم السلام

مجلس رازی
 ۲۸
 کتب العبد المذنب حسین المروسی
 فی تاریخ تخریض المذنبین
 ۹۲۱
 کتب العبد المذنب حسین المروسی
 فی تاریخ تخریض المذنبین
 ۹۲۱



YV90 R. 1/2

